

سایهٔ تقدیر

مرگ یکی از مرگ بازان قهار

زمان انتشار: بهمن ماه ۱۳۹۰

چاپ شده در: روزنامه روزگار

به تاریخ و واقعیت کاری ندارم. در این زمینه به خصوص که می خواهم اشاره کنم، یعنی بخشی از تاریخ سیاسی بریتانیای نیمه اول سده بیستم، اساساً شناخت و مطالعه اش را هم ندارم. برداشتم محدود به جهان سینمایی خلق شده در یک فیلم بزرگ دیوید لین است. تی.ای.لورنس (پیتر اوتول) بعد از همه آن جنگ و جدل ها و فراز و فرودها در بیابان های تفتیده عربستان، در گذر ساده ای با یک موتورسیکلت در جاده ای محلی بدون رخ دادن هیچ حادثه پیچیده و عجیب و غریبی، فقط بر اثر افتادن در دست اندازهای جاده و برخورد به ابزار و ادوات کارگرانی که آن جا مشغول کارند، به مرگی ناگهانی و کاملاً دور از آن مخاطره های سال های مأموریت نظامی/سیاسی اش از دنیا می رود. شنیدن خبر درگذشت تئوآنگلوپولوس فیلمساز کهنکه کار اما نوگرای یونانی در این روزها که سینمادوستان ایرانی مشعوف از موفقیت های یک فیلم اثرگذار (نه هر فیلمی صرفاً به دلیل ایرانی بودنش) در محافل بین المللی و از سوی دیگر، در گیر و دار ناهنجاری های فزاینده نظارتی و غیره در آستانه سی امین جشنواره فیلم فجر بودند و هستند، همتای همان بهت ناشی از درگذشت لورنس به آن شکل غریب و دور از ذهن در فیلم دیوید لین، حیرت آور و باورناپذیر بود.

همیشه وقتی اتفاق درگذشت یکی از سینماگران مرتبط با جریان سینمای مدرن اروپا روی می دهد، ذهنم در جست و جوی تصویر مرگ در آثار خود آن فیلمساز می رود. بی آن که قص قیاس یا همسطح جلوه دادن این بزرگان را داشته باشم، در همین چند ساله، درگذشت اینگمار برگمان، میکل آنجلو آنتونیونی و تئودوروس آنگلوپوس، به دلیل گشت و گذار هستی شناختی آنها و آثارشان در لایه های مختلف زیست بشری، رابطه اش با هم نوع، با زمین، با جنس مخالف، با طبیعت و - بیشتر در مورد برگمان- با خداوند، همواره با اندیشه ها و احساس های خود و شخصیت هایشان در رویارویی با مرگ یا صرفاً هراس و فکر و احتمال مرگ، معنا و رد و تأثیر دیگری می یابد. شنیدن و دیدن همنشینی هنرمندی که خود همواره به مرگ از زاویه ای کاملاً خاص پرداخته، با خود مرگ، از این حیث تکان دهنده است که مرگ و تقدیر و غیرمنتظره بودن اش، با همه ابناء بشر بسیار عمومی برخورد می کنند و نگاه و خاص و غیرخاص به مرگ،

سرشان نمی شود. آنگلوپولوسی که این عمر پرحاصل و این فرآیندها و فراز و فرودها را در دوره های مختلف سیاسی کشورش و اروپا از سر گذراند، در ۸۲ سالگی نه به دلایل معمول کهولت و بیماری و غیره، بلکه در تصادفی کم و بیش از جنس همان که در سرنوشت و فیلم بیوگرافیک لورنس وصف کردم، از دنیا رفت. یعنی طوری که هیچ کس در میان احتمالات مختلف نحوه رویارویی او و مرگ، تصورش را نمی کرد.

این یادداشت را به جای هر گونه اشاره مستقیم به سینمای آنگلوپولوس که به هر رو وامدار تجربه های بسیاری فیلمسازان مدرن دیگر اروپایی، از فلینی تا تارکوفسکی بود، به این نکته ظاهراً فرعی و مربوط به زیست فردی هنرمند اختصاص دادم تا یادآوری کنم که وقتی سینما به مسائل انسان به معنایی عمیق و چندجانبه می پردازد، خود سینماگر آفریننده اش هم می تواند در امتداد همان مسائل، یکی از ابژه ها و سوژه ها باشد. آنگلوپولوس هم به گونه ای مسیر زندگی را رها کرد و به ابدیت پیوست که می توانست سکانس پنج دقیقه ای تکان دهنده ای را در یکی از آثارش شکل دهد. حالا و به این ترتیب، «باور» هنرمند به جهان بینی و تقدیرگرایی غربی که خلق می کند، طنین لرزه افکنی به خود می گیرد.